

زمینه‌های عرفان در شعر معاصر

(با تأکید بر اخوان ثالث و هوشنگ ابتهاج)

نادر جوادزادگان*

چکیده

عرفان در ادب پارسی از مضمون‌های اصلی شعر است و در دوره معاصر و بویژه پس از انقلاب شاعران متعددی بدان توجه ژرف کرده‌اند و میزان باورمندی به عرفان و به دنبال آن بسامد ورود مفاهیم عرفانی، همچنین نوع نگاه عرفانی در شعر هر یک از شاعران معاصر متفاوت است و موضوع این مقاله بررسی عرفان در شعر معاصر فارسی است و اهمیت این پژوهش به این جهت است که عده‌ای معتقدند که شعر معاصر از معشوق حقیقی فاصله گرفته و بیانگر یأس و پوچی است ولی واقعیت غیر از این است. برای این منظور اشعار شعرای برجسته شعر معاصر مورد ارزیابی قرار گرفته شده و مضامین عرفانی اشعار آنان ذکر شده است. در این بین میزان پرداختن به مسائل عرفانی در شعر مهدی اخوان ثالث از مقبولیت خوبی برخوردار است، اما به شدت تحت تأثیر مسائل اجتماعی است. امیر هوشنگ ابتهاج نیز با مطالب عرفانی موجود در ادبیات گذشته آشناست و آنها را در شعرش ورود می‌دهد، اما عرفان در مرکز توجه او نیست. در واقع شعر او از عرفانی ملایم برخوردار است. در نتیجه روشن شد که این شاعران اگر چه عارف نیستند ولی به مضامین آن دلبستگی دارند و آن را به شیوه‌های گوناگون در اشعار خود منعکس ساخته‌اند.

کلید واژه‌ها: عرفان، شعر معاصر، اخوان ثالث، هوشنگ ابتهاج.

* مربی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز - ایران. N.javadezadeghan@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۲۱

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۱۲/۱۱

مقدمه

شعر، کلامی موزون و مظهر تجلی احساس و عاطفه است و شعر عرفانی به بیان حال و عوالم خاص عرفان و یا شرح باورها و ارزش‌های آنان می‌پردازد. «و کمال عارف سوختن او باشد در دوستی حق» (سجّادی ۱۳۷۲: ۹)

ورود عرفان در زبان و ادبیات فارسی تحوّل شگرفی در اندیشه و مضمون و زبان شعر و نشر فارسی به وجود آورد و تحسین کسی که به صورت جدی و نقش تعیین کننده در وارد کردن عرفان در زبان فارسی اسقس نقش کرده است، دارد حکیم سنایی غزنونی است. او اولین کسی است که تفکر عارفانه و صوفیانه را در قالب غزل مطرح کرد. بدون شک سنایی اولین پرچمدار شعر عرفانی است چنانچه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی درباره او چنین گفته است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم.
(حسینی، ۱۳۹۸: ۸۳)

پس از آن بسیاری از بزرگان و مفاخر ادبیات فارسی به عرفان و معرفت توجه کردند و بسیاری از این شاعران خودشان مسلک عارفانه داشته‌اند، و برخی از متفکران غربی معتقدند در عصری که کشتن فردیت‌ها نوعی ارزش تلقی می‌شود، بازگشت به گذشته یا مذهب و عرفان تنها دریچه نجات بخش انسان معاصر است. ماکس هورکه‌ایمر یکی از اعضای بلند پایه مکتب فرانکفورت آلمان معتقد بود که در عصری که سخن از حذف فردیت‌ها ست باید به ارزش فردیت ایمان داشته باشیم. او خود را با چیزی که آن را «گرایش به سمت جهانی عقلانی شده، خودکار و کاملاً اداره شده» می‌نامید در تعارض می‌دید. عقیده داشت در عصری که تمایل به حذف استقلال فرد وجود دارد جز تمایلات مذهبی، هیچ امیدی برای آزادی ولو محدود وجود ندارد. (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۰۰)

در ادبیات معاصر با وجود اینکه دغدغه‌های شاعران امروزی نسبت به شاعران گذشته تغییر کرده و بسیاری از موضوعاتی که شاعران گذشته به آن توجه می‌کردند شاعران امروز به آن توجه ندارند اما با این وجود عرفان در آثار شاعران معاصر نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. (حسینی، ۱۳۹۸: ۸۴)

یکی از مهم‌ترین اهداف این پژوهش روشن کردن چهره‌ی عرفان در شعر معاصر می‌باشد که با دقت نظر در اشعار شعرا و بهره‌گیری از منابع عرفانی به دنبال تحقق بخشیدن به آن است. همچنین این تحقیق مانند بسیاری از تحقیقاتی که در حوزه ادبیات معاصر شکل می‌گیرد، به دنبال آن است که بسیاری از عنادها و بی‌مهری‌هایی که نسبت به این حوزه روا داشته شده و بیشتر حاصل عدم شناخت است، کنار زده و دوباره یادآور شود که تا زمانی که به ادبیات معاصر خود به طور جدی نپرداخته‌ایم نمی‌توانیم در جهت رفع نواقص و بهره‌مندی از توانمندی‌های آن گام برداریم.

روش تحقیق

روش تحقیق بر اساس توصیفی - تحلیلی است به طوری که ابتدا به روش کتابخانه‌ای به بررسی اشعار شاعران معاصر اخوان ثالث و هوشنگ ابتهاج که نمودی از عرفان داشته، پرداخته شده است. و شواهدی از اشعار شاعران که انعکاسی از آموزه‌های عرفانی گوناگون داشته است، استخراج شده است و برای هر یک از مضامین عرفانی مورد نظر در اشعار شاعران مذکور نمونه‌هایی ارائه شده است. علاوه بر آن تحلیلی از علت نگرش و کاربرد اصطلاح مورد نظر در شعرش بیان گردیده است.

پیشینه تحقیق

در باره بازتاب مضامین عرفانی در شعر شاعران معاصر کمتر تحقیق شده است. در باره شاعران مدّ نظر در این پژوهش اخوان ثالث و هوشنگ ابتهاج که از شاعران معاصر به شمار می‌روند، پژوهشی با عنوان «درون مایه‌های عرفانی در اشعار هوشنگ ابتهاج»، توسط مرادی، نیکخواه و خسروی در مجله عرفان اسلامی (۱۳۹۶) به رشته تحریر آمده است که به بررسی درون مایه عرفانی اشعار ایشان پرداخته است. مقاله‌ای از میلاد عظیمی با نام «روشنتر از آفتاب مردی» و «بازتاب مفاهیم عرفانی و اخلاقی در شعر هوشنگ ابتهاج» غلامحسین شریفی و ریحانه صادقی (۱۳۸۸) اشاره کرد. همچنین پژوهشی با عنوان «نگاهی به تغنیات مهدی اخوان ثالث»،

توسط فاموری و بازیار در نشریه مطالعات زبان و ادبیات غنایی (۱۳۹۱) به چاپ رسیده است که در این پژوهش به بررسی مضامین و مفاهیم از جمله عرفان در اشعار اخوان پرداخته شده است.

بحث و بررسی

عرفان

عرفان از پدیده‌های جهان شمولی است که توجه بشر را در دوره‌های مختلف زندگی به خود جلب کرده است. نوعی جهان‌بینی است که انسان در طول حیات برای خویش برمی‌گزیند تا به وسیله‌ی آن به جهان هستی بنگرد.

کسی را که واجد مقام عرفان است عارف گویند. عرفان به دو بخش نظری و عملی تقسیم شده است. مباحث هر دو بخش با شناخت نفس ارتباط تنگاتنگ دارند. «در عرفان عملی روابط و وظایف انسان با خودش و جهان و با خدا مطرح شده است، این بخش از عرفان علم «سیر و سلوک» نامیده شده است. عرفان نظری به تفسیر هستی می‌پردازد.» (آریا، ۱۳۷۵: ۱۴۵) تکیه‌گاه عرفان علم حضوری است «عارف همیشه سعی دارد با کشف و شهود و اشراق به حقایق برسد و به علوم ظاهر و باطن دست یابد، به این جهت است که می‌گویند آنچه را که عالم و حکیم و فیلسوف با عقل و منطق درک می‌کنند، او از راه اشراق می‌بیند و معاینه می‌کند.» (سجادی، ۱۳۷۲: ۲۰۲)

شعر معاصر

شعر معاصر (فارغ از معنای لغوی و مصطلح و رایج آن) شعری است که درک و فهم زمانه در آن تجلی یابد. یعنی در همه عناصر شعری از جمله کلام شاعرانه، محتوای شعر، ساخت شعر، زبان و موسیقی شعر و مانند آن. یعنی بردن شعر به مسیر نواندیشی و نوگرایی زبان زمان خود که مستلزم احاطه و آگاهی به میراث کهن زبان و سیر تحولات و تطورات آن، درک عمیق و جامع

سیاسی و اجتماعی، درک روح زمان و دردها و دغدغه‌های عصر خود، و بیان ناگفته‌هایی که شاعر را به دل جامعه خود می‌برد.

عرفان در شعر معاصر فارسی

شعر معاصر به دلیل داشتن پشتوانهٔ عظیم فکری از گرایش‌های عرفانی خالی نیست و با وجود تمامی اقتباسات و بهره‌گیری از فرهنگ و ادبیات غرب همچنان به عنوان فرزند خلف ادبیات گذشته، میراث‌دار فرهنگ عرفانی موجود در شعر کلاسیک می‌باشد. البته که این تأثیرپذیری از حیث محتوا بیشتر است و متوجه بودن اولین تحولات شعری در عصر معاصر بر قسمت صورت و ظاهر شعر گویای این حقیقت است که ادبیات گذشته به دلیل دارا بودن توانمندی‌های فراوان در حوزهٔ معنا، می‌تواند منتقل‌کنندهٔ این روح معنایی به کالبد شعر معاصر باشد. گفتنی است که مفاهیم نیز به دلیل از دست دادن کارکرد خود در برههٔ زمانی خاص می‌توانند از مرکز توجه خارج شوند و البته طبیعی است که شاهد مفاهیم و تعاریفی نو از عرفان باشیم، چرا که شعر با وجود فرازمانی و فرامکانی بودنش، باید مطابق با نیازهای زمانه و افراد روزگار باشد.

شاید یکی از عوامل مطرح شدن فرض خلاً شعر معاصر از محتوای عرفانی این است که شاعران این عصر در برابر عظمت عرفانی گذشته دیگر حرفی برای گفتن نداشته و تقلیدهای ناموفق و تکرار صرف آنها هیچ جذابیتی برای مخاطب معاصر ندارد. واقعیت هم همین است که «تکرار بدون نوآوری سبب ملال و گریز خواننده از شعر می‌شود. با این حال، بررسی‌های علمی نشان می‌دهد که با وجود چنین نقیصه‌ها در شعر معاصر، نوآوری‌ها و طرح مسائل نو با توجه به اقتضائات زمان شکل گرفته و شاعران قدرتمند عصر معاصر توانسته‌اند نیرومندی خود را چه در عرصهٔ زبان و چه عرصهٔ محتوا به نمایش بگذارند و هدف حقیقی از بهره‌گیری عرفان را که همان تعالی بشر است در جامعهٔ امروز محقق سازند». (هدایتی، ۱۳۹۵: ۱۰)

عرفان در شعر معاصر در قیاس با دوران گذشته تفاوت‌هایی یافته است که از جملهٔ آنها تغییر در معنای عرفان می‌باشد. در شعر امروز به دلیل توجه ویژه به انسان، عرفان با مسائل انسانی و در

نتیجه با مفاهیم اخلاقی ارتباط تنگاتنگی یافته است و در معنای بازگشت به معنویت رخ می‌نماید. چنین عرفانی درصدد زنده شدن ارزش‌ها و فضایل انسانی و اخلاقی در جامعه می‌کوشد و سعی دارد با زنده نمودن معنویت گذشته در جامعه، نابسامانی‌های اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و... را از میان برده، به جنگ و و بیدادها خاتمه داده و جهان آرمانی الهی را محقق سازد. علاوه بر این بشر امروز، بر خلاف گذشته به گروه‌های عرفانی خاص یا همان سلسله‌ها روی آور نیست، بلکه بیشتر به عرفان فردی معتقد است. یعنی وی درباره خود، خالق و جهان پیرامونی‌اش می‌اندیشد و هر تفکری و نگرشی را که به آن معتقد است، برای خود برمی‌گزیند؛ نه این که به یک مشرب عرفانی خاص روی آور شده و مجبور به پذیرش تمامی اندیشه‌ها و اعمال آن بی هیچ چون و چرایی باشد. علاوه بر آن عرفان در شعر معاصر با مسائل اجتماعی و سیاسی آمیختگی خاصی پیدا می‌کند و به ویژه در شعر انقلاب این دو مفهوم با یکدیگر آشتی پیدا کرده، به وحدت خاصی دست می‌یابند.» (آریا، ۱۳۷۵: ۱۴۸)

اخوان ثالث

مهدی اخوان ثالث "م. امید" شاعر بزرگ معاصر، یکی از ستون‌های شعر نوین فارسی است. اهمیت او در شعر معاصر ایران، نه تنها در برساختن پیوندی استوار میان سنت کلاسیک ادب فارسی و جنبش نوین نیمایی است، که نیز توانست صورت و شکل جدید شعر را استواری و اوجی درخور داده، جایگاه آن را در ادبیات این سرزمین تثبیت کند. «معمولاً موفقیت چشمگیر اخوان ثالث را در اشعار اجتماعی وی می‌دانند. وی در این اشعار با زبان و لحنی حماسی که به اندازه‌ای کافی از آرکائیسیم بهره می‌گیرد، به روایت شکست می‌پردازد. بهره‌گیری از زبان خراسانی، نمادگرایی، گرایش به روایت، لحن و زبان حماسی و یأس‌آلودگی اجتماعی - فلسفی از عمده‌ترین مختصات شعر اخوان ثالث است؛ مختصاتی که به بهترین شکلی خود را در اشعاری نام‌برآورده چون "زمستان"، "آخر شاهنامه"، "شهریار شهر سنگستان"، "مرد و مرکب" و برخی دیگر از آثار او می‌نمایند. در کنار اشعار موفق اجتماعی و شبه حماسی باید از غزلیات و غزل‌واره‌های او نیز یاد کرد و به چشم داشت که بخشی مهم از میراث شعری اخوان ثالث را این قبیل اشعار او

برمی‌سازند. این اشعار هم از نظر شماره و هم از نظر کیفیت هنری، بخشی قابل توجه از دیوان اخوان ثالث را در بر می‌گیرد؛ تا آنجا که به طور کلی می‌توان گفت در دیوان وی غلبه با مضامین عاشقانه و تغنیات است.

عرفان در اشعار اخوان ثالث

«مهدی اخوان ثالث از جمله شاعران معاصری است که در آثارش به سبب آشنایی‌اش با شعر هزار ساله فارسی، تنوع و تشّت موضوع فراوان است؛ لذا در کنار موضوعاتی چون طبیعت، عشق، حماسه، مرثیه، طنز و مسائل سیاسی، اجتماعی و... موضوعی نظیر عرفان نیز وارد شعرش شده است.» (موسوی، ۱۳۸۲: ۴۶) این که اخوان ثالث از نظر محتوا شاعر عرفان نیست و شعر او هم چون شعر نیما، بیشتر در خدمت اجتماع است، اما رگه‌هایی از مسائل عرفانی در شعر او به چشم می‌خورد که در جایگاه خود مغتنم و قابل بررسی است و دریچه‌ای دیگر در جهت شناخت دنیای فکری اخوان می‌باشد.

نوع نگاه به مرگ

نحوه روایی با مرگ یکی از موارد تعیین کننده در جهت شناخت جهان‌بینی عرفانی و یا غیر آن است. «مرگ در عالم عرفانی عامل اتصال به خداوند متعال است. از همین روست که در اندیشه عرفان، نشانی از مرگ هراسی دیده نمی‌شود. هر چند بررسی اشعار اخوان نشان می‌دهد که اندیشه او در ارتباط با مسئله مرگ، در جهت خلاف نگرش عرفانی است و نگاه منفی به مرگ و در پی آن کاربرد تعابیر منفی نظیر حقیقت بی‌رحم، درد بی‌دوا، عامل ناکام ماندن انسان در رسیدن به آرزوها در دنیا، بلهوس خواندن مرگ، نابهنگام رسیدن مرگ و تلخ بودن این واقعه و در نتیجه آن را شوم و دشمن خود دانستن و مرگ هراسی ناشی از آن، در اشعارش کاربرد فراوانی دارد، اما اندک مواردی هم وجود دارد که در آن ذهیت اخوان به اندیشه‌های عرفانی نزدیکتر می‌شود. مرگ برای او از یک طرف حقیقتی مسلم و از طرف دیگر عامل نجات از زندگی سرتاسر پوچ و بی‌بهره

است. این دو عامل به علاوه توجه به مرگ در ابعاد وسیع‌تر، یعنی مرگ در راه ارزش‌ها و اهداف سبب می‌شود تا وی نه تنها هراسی از آن در دل راه ندهد، بلکه پذیرایش گردد:

من کسی نیستم که خود بکشم گویا مرگ، گر هنر داری
این زمان آی، با تو می‌آیم تو چه دانی، چه خبر داری؟
(اخوان ثالث، ۱۳۷۱: ۳۰۱)

ز فرجام و فنا بیمی ندارم، آخرت این است ولی خیری ندیدم من، خدا داند ز دنیا هم
(همان: ۴۰)

نوع نگاه به دنیا از دیدگاه اخوان ثالث

زندگی در دنیا و خوی گرفتن به مادیات و نفسانیات سبب دور شدن انسان از عالم معنا می‌شود. این بدان معناست که دستیابی به آرامش و شور و شوق حقیقی در این جهان میسر نیست. نالیدن از دنیا و تشبیه آن به قفس چال و زندان و دام و بند، سرای میهمان کش و ستمکار دانستن آن و نگرش‌های منفی دیگر درباره آن، تا حدی به این امر برمی‌گردد.

اخوان در اشعار خود با اشاره به برخی از ویژگی‌های جهان، نظیر: زود گذر بودن آن، بی‌بهرگی، عاریتی و حادث بودن تمام امور عالم و فانی بودن موجودات و مخلوقات، انسان‌ها را به پرهیز از دنیا و عدم دل‌بستگی به آن فرامی‌خواند. چنین امری سبب می‌شود تا فرد بتواند در مسیر حق و عوالم عرفانی قدم گذارد و با چشیدن لذات این وادی، به طور کلی از فریفتگی‌های دنیا نجات یابد.

سر کوه بلند از ابر و مهتاب، گیاه و گل گهی بیدار و گه خواب
اگر خوابند اگر بیدار، گویند که هستی سایه‌ی ابر است، دریاب
(همان: ۱۲۶)

عشق در نگاه اخوان ثالث؛ نگاهی به تغنیات او

عشق در شعر و اندیشه مهدی اخوان ثالث، برخلاف نیما یوشیج و دیگر اخلاف وی همچون احمد شاملو، نصرت رحمانی و فروغ فرخزاد، درست واجد همان صفاتی است که از روح یک

انسان عارف مآب سنتی سراغ داریم؛ این بدان معنا نیست که م. امید دارای ذهنیتی عارفانه، در معنای خاص آن، است؛ بلکه بدین معنی است که وی نیز به عنوان فردی که متعلق به جهان و طرز تفکر سنتی ایرانی است؛ یعنی جهانی که جانمایه خود را از عرفان می‌گیرد، خواه ناخواه اندیشه‌ای عارف مآب دارد؛ گیرم که گاه خود در تقابل با مذهب‌های تاریخی و یا مکاتب رسمی عرفانی قرار بگیرد. از همین روست که او خود می‌گوید: «باور به امر مقدس» از لوازم جدایی ناپذیر شخصیت و منش اوست. (فاموری و بازیار، ۱۳۹۱: ۸۱-۸۰) «من از آن کسانم که نمیتوانم آزاد و یله و بیایمان و آماج باشم. سرشت من چنین است که ... باید به "امری مقدس و بزرگ" و "خیال میکنم" شاید "عالی و بشری" ایمان داشته باشم. این ایمان به منزله جان من است. به مثابه آب دریا و رود و چشمه ساری است که من ماهی بی آرام آن آم. برایم قابل تصور نیست که یک لحظه از این آب بزرگ دور باشم...». (اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۱۶۷)

درباره غزلیات م. امید گفته‌اند: «غزل‌های اخوان از جهات مختلف غزل‌های بهار را به یاد می‌آورد. هرچند کلام غزل‌های او سخته و نسبتاً شیواست؛ اما در مجموع از حس و حال و رقت و نازکانگی خاص غزل کم بهره می‌نماید.» (روزبه، ۱۳۷۹: ۱۲۸) محمدرضا روزبه، اخوان را در غزلیات جزو شاعران بازگشتی به شمار آورده است. این تقسیم‌بندی شاید درست باشد، اما نمی‌توان از دو نکته غفلت کرد. نخست آن که غزلیات اخوان در این دفتر نه به سیاقی تقلیدی، که اغلب تحقیقی است و از تجربه واقعی شاعر برآمده است گر او اغلب اصلی‌ترین صورت‌های خیالی این اشعار، چونان شاعران بازگشتی، همان صورت‌های خیالی توصیف شده در طول تاریخ ادبیات فارسی است، این به علت نزدیکی و ماندگی فکری وی با شعرای کلاسیک و شباهت "زیرساخت‌های ذهنی" آنهاست و نه به علت تقلیدی بودن این اشعار، به بیان دیگر، اگر به تسامح، "تقلیدی بودن" را خصوصیت اصلی شعر بازگشت بدانیم، به زعم نگارندگان، غزلیات م. امید در زیر ساخت، یعنی ذهنیت، کمابیش غیربازگشتی و در روساخت، یعنی صور و زبان، کمابیش بازگشتی است. به واسطه همین لایه‌های محققانه و نابازگشتی است که معشوق در اغلب غزلیات او، حضوری ملموس و زنده و امروزی دارد:

ناگهان در کوچه دیدم بی وفای خویش را باز گم کردم زشادی دست و پای خویش را

با شتاب ابرهای نیمه شب میرفت و بود
 گرم صحبت بود با آن خواهر کوچکترش
 می‌درخشید از میان تیرگی‌ها گردنش
 گفته بودم بعد از این باید فراموشش کنم
 تا به من نزدیک شد گفتم سلام ای آشنا
 پاک چون مه شسته روی دلربای خویش را
 تا بپوشد خنده‌های نا به جای خویش را
 چون تکان می‌داد زلف مشک‌سای خویش را
 دیدمش وز یاد بردم گفته‌های خویش را
 گفتم اما هیچ نشنیدم صدای خویش را...
 (فاموری و بازیار، ۱۳۹۱: ۱۷)

خلوت‌گزینی

خلوت‌گزینی از راه‌های مؤثر در ترکیه‌ی دل و صفای روح است. چله‌نشینی‌های مکرر صوفیان در گذشته، که همراه با ریاضت‌های جسمانی و روحانی و رعایت آداب خاص بوده، دلیل بر اهمیت این امر در تعالی روح است. اخوان خلوت را به ویژه در هنگام سحر، موجب زاللی روح می‌داند و آن را بر همنشینی با بدان ترجیح می‌دهد. از نظر او ریاضت‌ها و خرقه‌پوشی و پشمینه پوشی‌های ظاهری در تواضع روحی و دور شدن از خودخواهی و تکبر نفسانی بسیار اثرگذارند. شاعر با اشاره به ریاضت‌های ۴۰ ساله حضرت محمد(ص) که ایشان را آماده پذیرش مقام نبوت کرد، مخاطب را به تلاش و مجاهده در این زمینه دعوت می‌کند:

می‌فشاندم - گاه بی قصدی - / در صفای برکه مшти ریگ خاک آلود / و زلال ساده‌ی آینه وارث
 را / با کدورت یار می‌کردم / و بدین اندیشه لختی می‌سپردم دل / که زاللی چیست پس، گر نیست تنهایی؟
 (همان: ۱۲۲-۱۲۱)

صدای گام‌های سکوت را می‌شنوم / خلوت‌ها از با همی سگ‌ها به دروغ و درندگی - بهترند.
 (همان: ۹۴)

نه نغمه‌ی نی خواهم و نه طرف چمن
 نه یار جوان، نه باده‌ی صاف کهن
 خواهم که به خلوت‌کده‌ای از همه دور
 من باشم و من باشم و من باشم و من باشم
 (همان، ۱۳۷۱: ۲۳۵)

اشعار هوشنگ ابتهاج

امیر هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه) در ۲۹ اسفند ۱۳۰۶ در رشت متولد شد. پدرش، آقاخان، از مردان سرشناس رشت و مدتی رئیس بیمارستان پورسینای این شهر بود. هوشنگ ابتهاج در جوانی دلباخته دختری ارمنی به نام گالیا شد که در رشت ساکن بود و این عشق دوران جوانی دست مایه اشعار عاشقانه‌ای شد که در آن ایام سرود. او در آغاز از شاگردان و پیروان نیما بود، اما به راه دیگر رفت و غزل سرود. وی با این که در سرایش انواع شعر اعم از کلاسیک و نو تبحر دارد، اما به طور ویژه در غزل فارسی سرآمد است. از جمله ویژگی غزل‌های او استحکام و روانی زبان است (هدایتی، ۱۳۹۵: ۱۳۲)

سایه هم در آغاز، چندی کوشید تا به راه نیما برود؛ اما نگرش مدرن و اجتماعی شعر نیما، به ویژه پس از سرایش ققنوس، با طبع او که اساساً شاعری غزلسرا بود؛ همخوانی نداشت. پس راه خود را که همان سرودن غزل بود؛ دنبال کرد. سایه در سال ۱۳۲۵ مجموعه «نخستین نغمه‌ها» را، که شامل اشعاری به شیوه کهن است، منتشر کرد. در این دوره هنوز با نیما یوشیج آشنا نشده بود. «سراب» نخستین مجموعه او به اسلوب جدید است، اما قالب همان چهارپاره است با مضمونی از نوع تغزل و بیان احساسات و عواطف فردی؛ عواطفی واقعی و طبیعی. مجموعه «سیاه مشق»، با آنکه پس از «سراب» منتشر شد، شعرهای سال‌های ۲۵ تا ۲۹ شاعر را در برمی‌گیرد. در این مجموعه، سایه، تعدادی از غزل‌های خود را چاپ کرد و توانایی خویش را در سرودن غزل نشان داد تا آنجا که می‌توان گفت تعدادی از غزل‌های او از بهترین غزل‌های این دوران به شمار می‌رود. سایه در مجموعه‌های بعدی، اشعار عاشقانه را رها کرد و با کتاب شبگیر خود که حاصل سال‌های پرتاب و تاب پیش از سال ۱۳۳۲ است به شعر اجتماعی روی آورد. مجموعه «چند برگ از یلدا» راه روشن و تازه‌ای در شعر معاصر گشود. و «قصه خون دل» از سروده‌اوست. (همان: ۱۳۳)

عرفان در اشعار هوشنگ ابتهاج

«به نظر می‌رسد ابتهاج بخوبی توانسته است از اندیشه‌های عرفانی و آموزه‌های عرفان کلاسیک بهره‌بردارد. او اگر چه در اشعار خود از عشق بیش از عرفان سخن رانده است، ولی با

توجه به محتوای ابیات و به اعتبار ابیات قبل و بعد آن و یا اشعار دیگرش، می‌توان از آن به عشق الهی و معنوی تفسیر کرد و بدین گونه به مرزهای مشترک عشق و عرفان دست یافت.» (شریفی و صادقی، ۱۳۸۸: ۱۳۱)

با بررسی اشعار و غزلیات سایه، به برخی اصطلاحات و مفاهیمی برمی‌خوریم که جنبه عرفان و تصوّف دارد. به عبارتی دیگر، بیان و اشارات وی در غزلیاتش گاه گاه رو به عرفانی ملایم است. بعضی از این موارد، کاربرد واژه‌ها و مفاهیم عرفانی است که ما در ذیل فهرست وار به آنها اشاره می‌کنیم:

۱- نوع نگاه به مرگ

ابتهاج مرگ را به دو نوع عامّ و خاصّ تقسیم می‌کند. او مرگ عام یا عادی را نقطه مقابل زندگی قرار داده و نسبت به آن دید منفی و نکوهش‌آمیز دارد که با گذر زمان و تأمل در اندیشه‌های فردوسی در باب مرگ، تعدیل می‌یابد. اما مرگ خاصّ را که مرگ در راه آرمان و ارزش‌ها و معادل کلمه «شهادت» است، می‌ستاید و بدین طریق بدبینی و هراس از مرگ را کنار می‌گذارد.

«آری، از مرگ هراسی نیست / مرگ در میدان، این آرزوی هر مرد است / ... / نه، هراسی نیست / پیش ما ساده‌ترین مسئله‌ای مرگ است / مرگ ما سهل‌تر از کندن یک برگ است.» (ابتهاج: ۱۳۸۵: ۳۲۳)

آه، اگر باید / زندگانی را به خون خویش رنگ آرزو بخشید، / و به خون خویش، نقش صورت دلخواه زد بر پرده امید، / من به جان و دل پذیرا می‌شوم این مرگ خونین را (همان: ۱۰۱)

در چنین نگرشی است که مرگ و شهادت نه به معنای نابودی، بلکه مایه‌ی حیات واقعی بشر و بشریت و عامل رسیدن به پیروزی و سعادت‌مندی است:

راز سرسبزی حلاج این است: / ریشه در خون شستن / باز از خون رستن (همان: ۳۲۳)

تا نیاراید گیسوی کبودش را / به شقایقها، / صبح فرخنده / در آینه نخواهد خندید! (همان: ۱۴۲)

مرگ نوع دوم از نظر ابتهاج مساوی گذر از هوشیاری به مستی است و وی آن را سبب وصال به معشوق که نهایت آمال عارفان است، می‌داند. (ابتهاج، ۱۳۸۴: ۱۲۹)

۲- نوع نگاه به دنیا

در شعر ابتهاج نگاه‌های متفاوتی نسبت به زندگی وجود دارد. وی به گذران بودن روزگار اشاره می‌کند و در نگرشی فلسفی - حکمی خود را چون خسی بر سر دریای وجود می‌داند که بود و نبودش هیچ فرقی نمی‌کند، لذا حسرت سرتاسر وجودش را فرامی‌گیرد. اما از طرف دیگر دل‌بستگی‌اش را نسبت به زندگی حفظ می‌کند. بررسی بیشتر آثار وی نشان می‌دهد که با وجود این که ابتهاج تلخی‌های روزگار را تجربه کرده و بیزاری خود را از آن با تعابیری نظیر درشتناک دیولاخ، دامگاه ننگ و نام و... نشان می‌دهد، اما با این حال نمی‌خواهد که تسلیم ناامیدی گردد. بنابراین خود و دیگران را به زندگی و تکاپو دعوت می‌کند که این امیدواری و استقامت در برابر ناملایمات، سازگار با روحيات عرفانی است:

تو از هزاره‌های دور آمدی / در این درازنای خونفشان / به هر قدم نشان نقش پای توست / در این درشتناک دیولاخ / ز هر طرف طنین گام‌های رهگشای توست / بلند و پست این گشاده دام‌گاه ننگ و نام / به خون نوشته نامه‌ی وفای توست... / زمان بی‌کرانه را / تو با شمار گام عمر ما مسنج / به پای او دمی‌ست این درنگ و درد و رنج / به سان رود / که در نشیب دره سر به سنگ می‌زند، / رونده باش / امید هیچ معجزی ز مرده نیست، / زنده باش. (همان: ۳۴۳-۳۴۱)

توصیه به عدم فریفتگی و دل‌بستگی به دنیا به سبب آمیختگی خوشی‌ها با ناخوشی‌ها، پرهوس و پست بودن روزگار، دامگاه و زندان خردمندان بودن و در حالت کلی مذمت دنیا، یکی دیگر از وجوه عرفانی تفکر سایه است.

نگر که نقش سپید و سیه رهت نژند / که این دو اسبۀ ایام سخت چالاک است
(همان، ۱۳۸۷: ۱۵۴)

امروز نه آغاز و نه انجام جهان است / ای بس غم و شادی که پس پرده نهان است
دردا و دریغا که در این بازی خونین / بازیچۀ ایام دل آدمیان است
(همان: ۱۷۳)

۳- پیران شعر ابتهاج

یکی دیگر از ویژگی‌های سالک راستین آن است که زیر نظر شیخ طی طریق کند. در حقیقت «زمانی که انسان نیاز به یافتن حق را در درونش درک کرد، خود را آماده پیمودن مسیر دور و دراز

حقیقت می‌نماید. اما این آمادگی به هر اندازه‌ای که باشد، سالک را از خضر راهبر و رهشناس بی‌نیاز نمی‌کند. همان پیری که او را از ظلمات وهم و خطرات مسیر حفظ کرده، به سرمنزل نجات می‌رساند. از این روی، قرآن و عترت، انبیاء و اولیای الهی، آشنایان کوی حق، پند پیران دانا و... می‌توانند رهگشای مسیر سلوک باشند.» (هدایتی، ۱۳۹۵: ۱۳۸)

ابتهاج، با احساس نیازی که در اشعارش نسبت به داشتن پیک رهشناس از خود نشان می‌دهد، دل را بهترین مراد و رهنمای سالک در مسیر سلوک معرفی می‌کند؛ چرا که از دیدگاه او، دل چشمه الحان خدایی است که سر عشق در آن نهان است و دل سوخته عاشق جایگاه دلبر و یار است:

آن روشن گویا به دل سوخته ماست ای سایه چرا در طلب آتش طوریم
(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

«در عرفان نیز دل محل تجلی انوار الهی و اسرار است... لطیفه‌ای ربانی است که عجایب عالم ملک و ملکوت را می‌نمایاند... جوهر نورانی مجرد است و متوسط میان روح و نفس، و به این جوهر تحقیق می‌یابد انسانیت.» «حکما این جوهر را نفس ناطقه نامند و نفس حیوانیه را مرکب او خوانند.» (شریفی، صادقی، ۱۳۸۸: ۱۳۹) لذا سایه توصیه می‌کند که بنده و مرید پیر دل خود باشیم:

مرید پیر دل خویش باش ای درویش وز او به بندگی هیچ پادشاه مرو
(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۲۲۸)

اما دل زمانی می‌تواند نقش پیر را ایفا کند که از زنگار گناه و غفلت به دور باشد و به اشک توبه و انابه شست و شو داده شود تا بتوان به دیدار دلدار راه یافت. در واقع جان و دل انسان مانند آینه‌ایست که جلوه‌گاه جمال حقیقت است و باید زنگارهای گناه آن به طرق مختلف اعم از ریاضت و یا عشق همراه با اشک ندامت زدوده شود. در این صورت و با درک ارزش وجودی خود است که می‌توان حقیقت را در نهاد خود جست و جو کرد:

جان تو جلوه‌گاه جمال آنکه شود کاینه‌اش به اشک صفا شست و شو کنی...
اینجاست یار گمشده گرد جهان مگرد خود را بجوی سایه اگر جست و جو کنی
(همان: ۵۲-۵۱)

۴- عشق و عرفان

عشق مهم‌ترین درون مایه فکری سایه را تشکیل می‌دهد، اما هنرنمایی‌های عاشقانه و گاه حکیمانه سایه تأمل برانگیز و از گیرایی خاص برخوردار است. عشق، بی‌واسطه‌ترین رابطه انسان با انسان و زیباترین نمود یگانگی و هماهنگی است؛ از این روست که هر چه در جان آدمی هست، موضوعی برای شعر عاشقانه می‌شود. در اشعار عاشقانه شاعر از احساسات و عواطفی سخن می‌گوید که به زندگی رنگ دیگری می‌دهد؛ بدین ترتیب می‌توان شاعران را عاشقانی نامید که هر چه در وجود خود از عشق به زندگی، طبیعت، آدمی و همه کاینات دارند، در شعر خود منعکس کرده و دیگران را با عواطف و احساسات خود شریک می‌کنند. از شعرهای عاشقانه ابتهاج، شعر «آشناسوز» از مجموعه «سراب» است که شاعر در آن از خواهش‌های عاشقانه خود سخن گفته، در پی وصال معشوق است تا با پیوستن به او، که هر دو چون سایه‌های تنهایی هستند، به تکامل برسند:

چرا پنهان کنم؟ عشق است و پیداست	درین آشفته اندوه نگاهم
تو را می‌خواهم ای چشم فسون بار	که می‌سوزی نهان از دیرگامم
چه می‌خواهی ازین خاموشی سرد؟	زبان بگشا که می‌لرزد امیدم
نگاه ببقرارم بر لب توست	که می‌بخشی به شادی‌ها نویدم

(ابتهاج، ۱۳۹۰: ۴۷)

در شعر «گریز» جدایی عاشق و معشوق از همدیگر و داستان سرگشتگی‌هایشان که با تلخی به پایان می‌رسد، بیان شده است:

اینک من و توایم دو تنهای بی‌نصیب	هریک جدا گرفته ره سرنوشت خویش
سرگشته در کشاکش طوفان روزگار	گم کرده همچو آدم و حوا بهشت خویش

(همان: ۱۲۱)

ابتهاج در اشعارش از عشق و مراودات فیما بین صحبت می‌کند و ناز و کرشمه و فراق یار را به تصویر می‌کشد و همچنین در اشعارش از دردها، آرزوها، زخم‌ها و رویدادهای عصر و زمانه خود سخن می‌گوید. مخاطب سایه، در ظاهر، عزلت و گوشه‌نشینی او را می‌بیند، اما هنگامی که با تفکر او و دفاتر متعدّد شعری‌اش آشنا می‌شود، او را شاعری مسئول و اجتماعی می‌یابد که

خود را تافته جدا بافته از جامعه و مردم و نوع بشر نمی‌داند. زبان او ساده و صمیمی و در عین حال با صور خیال متنوع آراسته است. عشق در غزلیات سایه به اعتبار حیثیت و شرافت انسانی، در سطوحی بالاتر، مفهومی متعالی و ارزنده به خود می‌گیرد. از جمله غزل‌های ذیل:

نامدگان و رفتگان از دو کرانه زمان	سوی تو می‌دوندهان ای تو همیشه در میان
در چمن تو می‌چرد آهوی دشت آسمان	گرد سر تو می‌پرد باز سپید کهکشان
ای که نهان نشست‌ای باغ درون هسته‌ای	هسته فروشکسته‌ای کاین همه باغ شد روان
مست نیاز من شدی، پرده ناز پس زدی	از دل خود بر آمدی، آمدن تو شد جهان
پیش وجودت از عدم زنده و مرده را چه غم؟	کز نفس تو دم به دم می‌شنویم بوی جان

(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۱۲۴)

در غزل «آینه در آینه» با پارادوکسیکال‌های عرفانی، مخاطب را به وجد می‌آورد:

مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا	سایه تو گشتم و او برد به خورشید مرا
جان دل و دیده منم، گریه خندیده منم	یار پسندیده منم، یار پسندید مرا
کعبه منم، قبله منم، سوی من آرید نماز	کان صنم قبله نما خم شد و بوسید مرا
پرتو دیدار خوشش تافته در دیده من	آینه در آینه شد، دیدمش و دید مرا

(همان: ۱۵۰)

۵- خلوت و تنهایی

خلوت در عرفان و تصوف به این معناست که سالک برای مدّت معینی از خلق و امور دنیایی کناره بگیرد تا بتواند به صفای درونی بپردازد. به همین منظور وی در یک مکان عبادی یا در محلی دور از حضور خلق می‌نشیند و در آن جا فقط به ذکر خدا و توجه به مبدأ عالم هستی می‌پردازد تا چشم دل او به نورانیت الهی روشن شود و حضور وی را در تمامی احوال درک کند. در واقع انزوای ظاهری در جهت وصول به حق صورت می‌گیرد. سایه از تنهایی به خودی خود بیزار است و از آن شکوه می‌کند. از نظر او باید همواره همدمی در کنار او باشد که این معنی نه تنها با خلوت عارفانه در تضاد نیست، بلکه عین آن است. در عرفان نیز اگر چه عارف در ظاهر از همه چیز و

همه کس خلوت می‌گزیند اما به طور مدام در حال مصاحبت با یار حقیقی است. از این رو است که بیان حالات خلوت و ارتباط آن با قرب به یار و دلدار در بعضی اشعار ابتهاج مطرح است که در آنها چشم بستن از دنیا و مال آن را عامل رسیدن به یار می‌داند:

چشم بستندم که دنیا را مبین	دل ز دنیا کنده‌ام من پیش ازین
مال دنیا مال دنیا ای کریم	با تو در دنیا و عقباننگریم
دیده‌ام بس چشم باز بی‌حضور	مانده از دیدار آن دلدار دور
وی بسا خلوت‌نشین پاکباز	چشم بسته رفته تا درگاه راز
آن که چشم داد بینایی دهد	سینه را انوار سینایی دهد

(همان: ۳۰۶)

نتیجه‌گیری

مهدی اخوان ثالث با بهره‌گیری از میراث کهن شعر فارسی به مضمون عرفان در اشعار خود توجه خاص داشته است. اخوان در برهه‌ای از زمان به دلیل اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی به عقیده «غیاب خدا» اعتقاد پیدا می‌کند؛ اما به دلیل گرایش ذاتی انسان به مفهومی به نام خدا و نیز تحت تأثیر اندیشه‌های فلسفی غرب، با وام‌گیری از عرفان کهن ایرانی به خدایی دیگرگونه روی می‌آورد. اخوان آیین نو ترکیب مزدستی را برای سلوک معنوی خود برمی‌گزیند. او اگر با زردشت و مزدک همراه و هم پیمان می‌شود در کنار آن دو تن مانی و بودا را هم قرار می‌دهد، بدین طریق می‌کوشد تا از صافی تضادهای کهن راهی تازه بجوید. عوامل مختلفی چون عوامل سیاسی و اجتماعی، یأس و شکست فلسفی، تناقضات روحی، رندی اخوان و... در راهیابی عرفان در شعر و اندیشه او مؤثر بوده‌اند. گاه عرفان اخوان معادل مفاهیمی چون «اومانیسیم غربی»، «من عالی بشری» و «ما»ی قومی قلمداد می‌گردد. آن چه که اخوان در حوزه بیان مسائل عرفانی آن را به کار گرفته و در صدد دستیابی به آن است «من» برابر «رند» است؛ از این رو شائبه اومانستی بودن از دامان عرفان او به دور است. هوشنگ ابتهاج به واسطه آشنایی با ادب گذشته، در شعرش از اندیشه‌ها و آموزه‌های عرفان کلاسیک بهره برده، در همین راستا اصطلاحات و مفاهیم عرفانی و زبان نماد را به شعرش راه داده است. مقولات به کار رفته در شعر او نشان از باورمندی او به عرفان اسلامی دارد. او هم در حوزه غزل و هم در اشعار نو، از مضامین عرفانی بهره جسته است؛ با این حال عرفان در مرکز توجه او نیست و نمی‌توان به طور ویژه او را دارای جهان‌بینی عرفانی دانست. او در تأثیرپذیری از حافظ به حوزه بیانی بیشتر از معانی توجه داشته است. از جمله مقولات عرفانی راه یافته به شعر او می‌توان به سیر و سلوک، پیر راه، خلوت‌گزینی، خودشناسی و خداشناسی، غم غربت معنوی، وحدت وجود، خلافت الهی، انتظار ظهور، تقابل عقل و عشق، سکوت عرفانی، برخورداری از روحیه امیدوارانه و نگاه‌های عرفانی به دنیا، مرگ، عشق و... را نام برد. از نتایج به دست آمده چنین برمی‌آید که عرفان در شعر معاصر مبتنی بر برداشت‌های فردی و شخصی است و بر خلاف گذشته، در آن خبر از فرقه‌گرایی و گرایش به سلسله‌های عرفانی وجود ندارد.

فهرست منابع و مآخذ

الف: کتب

- ۱ - آریا، غلامعلی. (۱۳۷۵). کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، تهران: پایا، چاپ اول.
- ۲ - ابتهاج، هوشنگ، (۱۳۸۴)، آینه در آینه (برگزیده شعر)، به انتخاب محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: چشمه، چاپ دهم.
- ۳ - _____، (۱۳۸۵)، راهی و آهی، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ۴ - _____، (۱۳۸۷)، سیاه مشق، تهران: کارنامه، چاپ بیستم.
- ۵ - _____، (۱۳۸۹)، تاسیان، تهران: کارنامه، چاپ نهم.
- ۶ - اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۵۴)، در حیاط کوچک پاییز در زندان، تهران: توس. چاپ دوم.
- ۷ - _____، (۱۳۶۱)، آخر شاهنامه، تهران: مروارید. چ هفتم.
- ۸ - _____، (۱۳۷۰)، ناگه غروب کدامین ستاره (یادنامه مهدی اخوان ثالث)، ویراستار: سحر دریایی و محمد قاسم‌زاده، بی‌جا: بزرگمهر. چاپ اول.
- ۹ - _____، (۱۳۷۱)، ترای کهن بوم و بر دوست دارم، تهران: مروارید، چاپ چهارم.
- ۱۰ - _____، (۱۳۸۷)، سه کتاب (در حیاط کوچک پاییز، در زندان، زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست...، دوزخ اما سرد)، تهران: زمستان. چاپ هفتم.
- ۱۱ - _____، (۱۳۹۰)، از این اوستا، تهران: زمستان.
- ۱۲ - _____، (۲۵۳۵)، ارغنون، تهران: مروارید. چاپ سوم.
- ۱۳ - _____، (۲۵۳۶)، زمستان، تهران: مروارید. چتپ ششم.
- ۱۴ - حسینی، سید سکندر، (۱۳۹۸)، جلوه‌های عرفان در اشعار هوشنگ ابتهاج سایه، مجله فرهنگ اسلامی، شماره ۹۲-۸۳.
- ۱۵ - روزبه، محمدرضا، (۱۳۷۹)، سیر تحول غزل فارسی از مشروطیت تا انقلاب، تهران: روزنه.
- ۱۶ - سجادی، سید ضیال‌الدین، (۱۳۷۲)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران: سمت، چاپ نوزدهم.
- ۱۷ - شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۳)، ه. ا. سایه، آینه در آینه، تهران: چشمه

- ۱۸ - _____، (۱۳۹۱)، *ادوار شعر فارسی*، تهران: سخن.
- ۱۹ شمیسا، سیروس، (۱۳۸۹)، *انواع ادبی*، تهران: میترا.
- ۲۰ مقصدی، بهرام، (۱۳۷۸)، *فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی*، تهران: فکر روز.
- ۲۱ هدایتی، هاجر، (۱۳۹۵). *عرفان در شعر فارسی*، پایان‌نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

ب- نشریات و مجلات

- ۲۲ شریفی و صادقی، غلامحسین و ریحانه، (۱۳۸۸)، *بازتاب مفاهیم عرفانی و اخلاقی در اشعار هوشنگ ابتهاج*، پژوهش‌نامه زبان و ادب فارسی، سال اول، ش ۲، تابستان ۸۸، صص ۱۵۶-۱۲۹.
- ۲۳ خاموری، مهدی؛ بازیار، راضیه، (۱۳۹۱)، *نگاهی به تغنیات مهدی اخوان ثالث*، مطالعات زبان و ادبیات غنایی، دوره ۲، صص ۹۴-۷۷.
- ۲۴ کشاورز، فاطمه، (۱۳۷۶)، *شعر و عرفان در اسلام*، ایران‌نامه، شماره ۶۱، صص ۱۳۸-۱۳۳.
- ۲۵ مرادی، عبدالله؛ نیکخواه، مظاهر؛ خسروی، حسین، (۱۳۹۶)، *درون مایه‌های عرفانی در اشعار هوشنگ ابتهاج*، عرفان اسلامی، شماره ۵۴، صص ۲۹۰-۲۷۵.
- ۲۶ - موسوی، سیدکاظم، (۱۳۸۲)، *تجلی قرآن و حدیث در اشعار مهدی اخوان ثالث*، مجله کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۷۳.